بسم الله الرحمن الرحيم

سرشناسه: ابراهیمی، نادر، ۱۳۱۵ – ۱۳۸۷ .
عنوان و نام پدیدآور: انسان، جنایت و احتمال/ نادر ابراهیمی.
مشخصات نشر: تهران : امیرکبیر، ۱۴۰۳.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۲۴۰۱-۰
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتاب حاضر در سالهای قبل توسط انتشارات امیرکبیر و روزبهان منتشر شده است.
یادداشت: چاپ پانزدهم، ۱۴۰۳.
موضوع: داستان‌های فارسی – قرن ۱۴
Persian fiction - 20th century
رده بندی کنگره: PIR۷۹۴۳
رده بندی دیویی: ۸فا۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۰۴۲۱۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

انسان، جنایت و احتمال

نادر ابراهیمی

انسان، جنایت و احتمال

نادر ابراهیمی

نوبت چاپ: اول (امیرکبیر)، پانزدهم (کتاب) ▲ ۱۴۰۳ ▲ ۵۰۰ نسخه ▲

چاپ وصحافی: واژه‌پرداز اندیشه ▲

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی،
تقاطع خیابان سعدی، پلاک ۲
شمارهٔ تماس: ۲-۰۲۱۳۳۹۰۰۷۵۱ و ۶۱۲۸
کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸

amirkabirpub.ir
@amirkabirpubco

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
©همهٔ حقوق محفوظ است.

فهرست

۱. من از سیدباباخان دفاع می‌کنم ۱۱
۲. بررسی‌های نخستین ۱۵
۳. آیا جنایتی اتّفاق افتاده؟ ۲۵
۴. پیشداوری‌های یک قاضی ۴۱
۵. دانگ من و شما ۶۵
۶. وکیل در جای دادستان ۹۳

إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزَالَها
وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقَالَها
وَقَالَ الإِنْسَانُ مَا لَها
يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَها

چون زمین به لرزش خویش بلرزد
و زمین، گرانی‌های خویش بیرون ریزد
و انسان بگوید که «چه شده است؟»
آن روز، زمین اخبار خویش بگوید...

قرآن مجید ـ سوره‌ی زلزال

این کتاب کوچک را، من، به یاری گروهی از دوستان و آشنایانم نوشته‌ام، و سپاسگزار همه‌ی ایشانم: نخست، دوستم امیر مرعشی که در بسیاری از اوقات، یاریگر من بود.
سپس، تنی چند از قضات که گهگاه دفاع فرضی از متّهم را برعهده گرفتند، و زمانی نیز کوشش خود را به قصد محکوم‌کردن متّهم به کاربردند. و من، در همه حال، از راهنمایی‌های ایشان سود جسته‌ام.
و نیز، همه‌ی کسانی که به پرسش‌های من درباره‌ی این جنایت، با دقّت و حوصله پاسخ گفتند، و سرانجام، همسرم، که مثل همیشه از مشاوره‌ی با او برخوردار بوده‌ام.

یا حق

۱

من از سیدباباخان دفاع می‌کنم

اگر در سفر بودم ــ در دهی دور از شهر.

اگر عصر ساده‌ی آن روز ــ بیست‌وسوم شهریور ماه هزار و سیصد و چهل و هفت ــ من و همسرم برای خرید رفته بودیم، یا به دیدار یک پزشک، یا به بالین یک بیمار...

اگر آن روز، و فقط همان روز، تلفنی به شماره‌ی ۶۲۴۹۲۴ کار نمی‌کرد...

این کتاب هم نوشته نمی‌شد.

می‌خواهم بگویم: «بدون شک نوشته نمی‌شد.» اما می‌بینم که جای شک، به دلائل بسیار، باقی‌ست.

ما همیشه، در مرزِ انجام دادن و انجام ندادنیم؛ و هرگز در این مرز نیستیم.

•

ساعت نزدیک پنج است که تلفن زنگ می‌زند. زنم گوشی را برمی‌دارد و می‌گوید: «بله، هست.» و مرا صدا می‌کند.

صدا می‌گوید: ما می‌خواهیم امشب برویم منزل ابراهیم. می‌آیی؟

کافی‌ست بگویم: «حوصله‌اش را ندارم» اما جواب می‌دهم: می‌آیم.

و آشنایی با ماجرا از همین‌جا آغاز می‌شود.

•

شب.

گرد هم نشسته‌ییم و زمین را به آسمان می‌دوزیم.

من، بی‌خیال و به عـادت، روزنامه‌یی را ورق می‌زنم: «تنزّل بهای پنبه»، «کمک بـه زلزله‌زدگان خراسـان»، «کمک بـه زلزله‌زدگان»، «مـک کارتی و انتخابات آمریکا»، «قلب، سـلطان بدن»، «کمک بـه زلزله‌زدگان منطقه‌ی خراسان»، «اظهار تأسف»، «کشف یک قریه‌ی تازه که با خاک یکسان شده اسـت»؛ و بعـد، صفحه‌ی حوادث: «کشـف سـه کیلـو تریـاک قاچاق»، «دستگیری سـازنده‌ی سـرم تقلبی»، «زنی از خانه‌ی شوهر خود گریخت»، «جسـد مردی ناشـناس در تپّه‌های قیطریه»، «دو تصادف منجر به مرگ»... خودکشی، گمشـده، تصادف، قاچاق... و خبر کوتاهی زیر عنوان «عدالت، همه‌جا هست»؛ بی‌رنگترین شوخی روزگار ما. زیر این عنوان، جمله‌یی‌ست با حروف کوچکتر: «قاتلی که می‌خواست برای پنهان کردن جنایتش، از زلزله استفاده کند به چنگ عدالت افتاد.»

زلزله، جنایت، و ــ چنگِ عدالت.

چرا «چنگ»؟

مگر عدالت یوزپلنگ اسـت که بـه حریف درمانـده‌ی زمین‌خورده‌اش چنگ و دندان نشـان می‌دهد؟ چرا عدالت، مثل مخمل، نرم نیست؟ مثل نگاه عابر بی‌کینه، مثل سـلامِ عاشق. و همیشه موجودی خشن و تندخو به نظـر می‌آید، یا یک غـول، یا یک گربه ــ نه با پوسـت گربه‌یی! عدالت مثل رفاقت نیست. عدالت همیشه بر سِتم تکیه می‌کند، و در کنار ستم، زندگی. تنها زمانی که جنایتی اتّفاق می‌افتد یا خلافی پیش می‌آید، عدالت فرصت خودنمایـی را به چنگ می‌آورد. عدالت، مثل پاسـبان اسـت ــ پاسـبان گشـت. تنها خلافکاران وجود پاسـبان را اثبات می‌کننـد؛ و تازه، خلاف از

کدام دیدگاه؟ دنیای خوب دنیایی‌ست که در آن عدالت و نگهبان وجود نداشته باشد.

اما این زلزله‌ی دردبار... چقدر شبیه بمبی‌ست که در هیروشیما و ناکازاکی منفجر شد ــ سال‌ها پیش؛ درست همان‌طور: خشن، کور، بنیانکن و بی‌رحم. تفاوت میان این دو، فقط عامل آفریننده‌ی فاجعه است: «طبیعت» و «امریکا».

و جانیِ کوچکی از جانیِ کبیر ــ طبیعت ــ به عنوان یک برگ برنده استفاده کرده است. انگار که گیاهی را از دامن دشتی کنده، جوشانده و به خورد بیماری داده است.

تو چگونه یک گیاه بیابانی را از یک «تکان‌خوردن زمین» تفکیک می‌کنی؟

چیزی هست که مرا به خواندن خبر می‌خواند؛ گرچه به سادگی باور دارم که هیچ چیزِ با اهمیتی در آن نخواهم یافت. جنایت، جنایت، جنایت... مثل وعده‌های غذا، مثل سیگار، مثل هر چیز مکرر.

«سیدباباخان ساکن قریه‌ی لاجورد، که مدّت‌ها بود می‌خواست زنش را طلاق بدهد و دوبار هم به دادگاه خانواده مراجعه کرده بود و پاسخ رد شنیده بود، از واقعه‌ی زلزله‌ی چند روز پیش خراسان استفاده می‌کند و در همان هنگام، زن خود را با تبر به قتل می‌رساند. سیدباباخان پس از کشتن همسرش، جسد او را پای دیوار برپا مانده‌یی می‌کشد و دیوار را بر سر او خراب می‌کند. پزشکی که در این قریه به بیرون کشیدن اجساد از زیر خاک نظارت داشته، هنگامی که این زن را بیرون می‌کشند متوجّه می‌شود که زن، نه بر اثر زلزله، بلکه به علت ضربه‌ی مغزی کشته شده است. بلافاصله قرار تعقیب سیدباباخان صادر و مرد جنایتکار در بیرجند دستگیر می‌شود. سیدباباخان هم‌اکنون در زندان شهربانی بیرجند است و قضیه، تحت تعقیب.

شـــایع است که سیدباباخان عاشق زنی در قریه‌ی مجاور بوده و محرک او در این جنایت وحشتناک نیز همین.

قاتل صاحب فرزندی نبوده ونُه سال از ازدواج او با زن مقتوله می‌گذشته...»

این، جنایتی مثل تمام جنایت‌ها نیست.

ســیدباباخان، اگر «به راستی» کسی را کشــته باشد ــ چرا که هنوز جُرم، مســلم نیســت ــ یک آدم‌کش استثنایی‌ســت. نه فقط یک آدم‌کش، یک انســان استثنایی‌ست؛ اما اگر کســی را نکشته باشــد چطور؟ فکر می‌کنید همچو چیزی ممکن است؟

اگر شــما وکیل بسیار زبردســتی باشید، دفاع از ســیدباباخان را بر عهده می‌گیرید؟ اگر او بگوید و فریاد بزند که زنش را کشته است، با تبر کشته است، و دیــواری را بــر او فروریخته، باز هم حاضرید اثبــات کنید که او هیچ کس را نکشته است؟

حکم دادگاه: «... و با توجه به جمیع دلایل، سیدباباخان تبرئه می‌شود.»

در این لحظه خواه ناخواه، به جانب طرح داســتان کشــیده می‌شوم، گر چه می‌دانم که این کشش، کم و بیش، غیر انسانی‌ست؛ زیرا که در این ماجرا به راســتی کسی کشته شــده اســت (یا این‌طور گمان می‌رود) و دیگری، در چنــگ یوزپلنــگ عدالت اســت؛ و یک طناب حلقه شــده، خــواب او را می‌بیند؛ اما گریز از این طرح، ممکن نیست. این، طنابی‌ست حلقه شده که گلوی مرا می‌فشارد.

وحتــی، بیش از این، من وکالت ســیدباباخان را هــم، به هر حال قبول می‌کنم ــ البته اگر خود او بپذیرد.

۲
بررسی‌های نخستین

مردی همسرش را دوست نداشته است. (این مهم نیست. دوست نداشتن، امری‌ست مجاز.)

مردی برای جداشدن از همسرش، در مدت سه ماه، دو بار به دادگاه خانواده مراجعه کرده است. (این هم مهم نیست. ما هر روز می‌توانیم صف بلندی از زنان و مردانی را که خواهان جدایی هستند در دادگاه‌های خانواده ببینیم.)

زمین‌لرزه‌یی منطقه‌ی وسیعی از خراسان را با خاک یکسان کرده است و قتل‌عامی خوفناک. (مهم است؛ اما ظاهراً نسبت به حادثه‌ی مورد توجّه ما حالتی فرعی دارد.)

تا این لحظه آمار نشان می‌دهد که تعداد کشته‌شدگان زلزله‌ی خراسان درحدود بیست هزار نفر بوده است. (منحرف می‌شویم. زلزله و نتایج دردناک آن، به ظاهر، رابطه‌ی چندانی با طرح داستان ندارد.)

سیدباباخان، زن دیگری را در قریه‌ی مجاور دوست داشته است. (مسلماً این نکته، بسیار بااهمیت است؛ اما به هیچ وجه تازه نیست. بسیاری از داستان‌های عاشقانه‌ی جنایی بر اساس همین مسأله طرح‌ریزی شده. از طرف دیگر، وجود این زن، دفاع از سیدباباخانِ متّهم به قتل را مشکل می‌کند.)